بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه 122: سه‌شنبه 3/4/۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

محصّل عرض ما در جلسات سابق این شد که به نظر می‌رسد که امر به تیمم در مقام بعث هست و امر ترخیصی نیست، وجهی ندارد که این امر را از بعث به ترخیص معنا کنیم، تبدیل کنیم. بنابراین وقتی امر به تیمم شده قهراً این امر هم واجب تعیینی خواهد بود. و این واجب تعیینی بودن نتیجه‌اش این می‌شود که تقیید می‌خورد امر به وضو و غسل به صورتی که وضو و غسل ضرری نباشد. بنابراین در جایی که وضو و غسل ضرری هست امر ندارد. البته مشکل اصلی نه این است که امر ندارد. مشکل اصلی این هست که کسی که به دلیل ضرری ندانستن وضو و غسل، وضو و غسل گرفته تیمم نکرده، امر به تیمم، امر به صلاة با تیمم هست. مأمور به‌اش صلاة با تیمم است. صلاة با تیمم را انجام نداده، بنابراین نمازش باطل است، چون واجد شرط تیمم بودن نیست.

مرحلة دوم بحث این بود که وقتی آیا در جایی که وضو، شخص نمی‌داند وضو و غسل ضرری هست و وضو و غسل انجام بدهد، یا غفلت دارد. در این صورت آیا نمازی که با وضو و غسل خوانده صحیح هست؟ ما عرض می‌کردیم ولو امر به تیمم تنها در مورد کسی هست که به موضوع این امر و به حکم این امر التفات داشته باشد. اما کسی که به موضوع و حکمش التفات نداشته باشد مأمور به به این شیء این نیست. ولی با وجودی که مأمور به نیست ولی آن تکلیف ملاک اوّلیه‌اش در حقش وجود دارد و همان ملاک اوّلیه‌اش اقتضاء می‌کند که نماز بدون تیممش صحیح نباشد. آن که ملاک دارد در حق کسی که وضو و غسل برایش ضرری است ولو علم به ضرری بودن نداشته، التفات به ضرری بودن نداشته تکلیفش، ملاک در نماز با تیمم است. بنابراین نماز بدون تیمم فاقد ملاک است و آن نماز صحیح نیست.

این چکیدة عرض ما بود. البته همچنان که توجه می‌فرمایید در جلسة قبل اشاره کردم این‌که از امر به تیمم می‌فهمیم حتی در وقتی که شخص جهل دارد به موضوع یا حکم جهل دارد آن ملاک اولیه وجود دارد ولو ملاک امر حاصل باشد، ملاک اقصی، ملاک اوّلیه اوسع از ملاک امر هست، این را عرض می‌کردیم این شبیه بیان مرحوم آسید محمد فشارکی هست در مورد تمسک به اطلاق قاعده. ولی این‌که عرض کردم شبیه آن نیست. حاج آقا این مطلب را اشاره می‌فرمودند که مرحوم آسید محمد فشارکی اینجوری تقریب می‌فرمایند. می‌فرمایند که اگر در یک جمله‌ای مثلاً گفتند صلِّ. این صلِّ یعنی صلاة به‌طور کلی ملاک دارد ولو صلاة برای شخصی که قادر به انجام صلاة نیست. چون قدرت را در متعلّق اخذ نکرده، این قدرت شرط ملاک نیست، هرچند هیئت صلِّ به حکم عقل اختصاص داشته باشد به کسی که صلاة برایش مقدور باشد. تنها به کسی که قدرت بر صلاة دارد امر صلِّ تعلّق می‌گیرد. با این‌که چنین هست ولی اطلاق ماده اقتضاء می‌کند که صلاة برای شخص عاجز هم ملاک داشته باشد. البته چون قادر به تأمین این ملاک نیست معذور است و امرش فعلی نیست، ولی ملاک‌دار بودنش از این استفاده می‌شود.

حاج آقا می‌فرمودند که نه، مطلب چنین نیست. ایشان می‌فرمودند عمدة مطلب تناسبات حکم موضوع است. و این تناسبات حکم موضوع در بعضی مواردی که قدرت در لسان دلیل هم اخذ شده است اقتضاء می‌کند که قدرت در ملاک دخالت نداشته باشد و در بعضی مواردی که قدرت در لسان دلیل اخذ نشده باشد اقتضاء می‌کند که قدرت در ملاک دخالت داشته باشد.

توضیح ذلک این‌که اگر مثلاً گفتند «ان قدرت فانقذ الغریق». آیا از این عرف چی می‌فهمد؟ عرف می‌فهمد که شخصی که عاجز از انقاذ غریق هست اصلاً انقاذ غریق دربارة ملاک او ندارد. قطعاً اینجور نیست. شخصی که عاجز هست، متأثر هست که چرا عاجز هست و نمی‌تواند انقاذ غریق کند. خود همین ملاک اوّلیه در اینجا وجود دارد. ولی طرف چون قادر نیست نمی‌تواند انقاذ غریق کند. واجب نیست، حالا به خصوص اگر قدرتی که اینجا در دلیل اخذ شده باشد، قدرت عقلی نباشد. مطلب حرجی باشد. انقاذ غریق به معنای حرجی باشد اینجا امر به انقاذ غریق نیست. ولی اگر انقاذ غریق کرد و حرج را تحمل کرد، آن ملاک اوّلیه را استیفاء کرده بنابراین امر ساقط می‌شود به دلیل تأمین ملاک اوّلیه. علت سقوط امر در جایی که انقاذ غریق عن حرجٍ تحقق پیدا می‌کند این هست که علت آن غرض اوّلیه‌ای که سبب شده است که در یک حصة خاصی امر تعلق بگیرد اوسع از غرض امر بوده است. این یک طرف قضیه. یعنی با وجودی که در لسان دلیل قدرت اخذ شده، ولی عرف قدرت را تنها دخیل در فعلیت می‌داند. دخیل در ملاک نمی‌داند. از آن طرف گاهی اوقات ممکن است قدرت در لسان دلیل اخذ نشده باشد، ولی در ملاک دخالت داشته باشد. مثلاً اگر بگوید که «لا تجلس اذا کان ابوک فی البیت» وقتی پدرت در اتاق وجود دارد، «اذا کان ابوک قائما فی البیت» پدرت ایستاده، تو ننشین. حالا اگر کسی اصلاً قدرت ندارد بر ایستادن، مجبور است بنشیند. آیا در مورد این شخص هم این خطاب می‌آید؟ با وجودی که لسان دلیل اخذ نشده، نگفته ان قدرت فلا تجلس. با وجود این ولی عرف این درک می‌کند. حاج آقا توضیح می‌دادند، می‌فرمودند که قدرت بر متعلّق در مواردی که از سنخ احترام و توهین باشد این قدرت عرفاً دخالت دارد. یعنی کسی که مقدورش نیست که تکلیفی را انجام بدهد، این شخص نسبت به عدم انجام آن تکلیف هیچ‌گونه مصلحتی را ازش فوت نشده، چون هیچگونه توهینی نکرده، در این بحث لا تجلس اذا کان ابوک قائما فی البیت، جلوس در هنگام قیام پدر و ایستادن پدر به مناط توهین مبغوض است. و توهین بودن جلوس در جایی هست که شخص قدرت بر قیام داشته باشد. قدرت بر عدم جلوس داشته باشد. ولی اگر قدرت بر عدم جلوس ندارد، مجبور است جلوس کند، اینجا مفسده‌ای به وجود نیامده است. چون توهینی صورت نگرفته است. حاج آقا این مطلب را اشاره می‌فرمودند، فرمودند دقیق و درستی هم هست. در بحث علم خیلی وقت‌ها در جایی که شخص علم در بسیاری از موارد دخیل در قدرت است، مثلاً جایی که شخص نماز نمی‌خواند به دلیل این‌که علم به نماز ندارد، علم به وجوب نماز ندارد، یا علم به تحقق شرایط وجوب نماز ندارد، یا کبرویاً یا صغرویاً علم ندارد، یا غفلت دارد، اینجا خیلی وقت‌ها اصلاً ملاکی از شخص فوت نشده. ممکن است ملاکی فوت نشده باشد. مثال دیگرش کسی که با وضو نماز نمی‌خواند، با غسل نماز نمی‌خواند، به دلیل این‌که وضو و غسل برای او حرجی هست، یا اصلاً آب اصلاً ندارد، آن که مثال روشن‌تر می‌آید با تیمم نماز می‌خواند اینجا ممکن است بگوییم نماز با وضو یک ملاک ملزمی ندارد، بنابراین آن که با تیمم نماز می‌خواند از باب این است که، نه این‌که ملاک ملزم اینجا فوت شده باشد، نه. هیچ ملاک ملزمی هم اینجا فوت نشده و هیچ مانعی ندارد با تیمم نماز بخواند. ممکن است اینجوری باشد. این‌که چجوری می‌شود تشخیص داد که آیا قدرت دخالت دارد، این مثال‌ها از کدام قسم هست، اینها یک ریزه‌کاری‌هایی دارد که الآن نمی‌خواهم وارد آن ریزه‌کاری‌ها بشوم.

در بحث ما نحن فیه بحث این بود، شارع مقدس به شخصی که وضو و غسل برای او ضرری است، تکلیف کرده است که تیمم بکند. اینجا ولو علم به این ضرری بودن نداشته باشد، به حسب تناسبات حکم موضوع اقتضاء می‌کند که این تیمم به خاطر ضرری بودن متعلق حاصل شده. چون متعلق ضرری است، نه این‌که چون من می‌دانم که متعلق ضرری هست، ولو در جایی که من نمی‌دانم ضرری هست، امر به تیمم من را تحریک نمی‌کند. ولی امر به تیمم ملاک دارد، و این ملاک را من وقتی استیفاء نکرده‌ام، ظاهر دلیل این هست که این تکلیف من انجام نشده. این بیانی هست که حاج آقا دارند.

البته این‌که درک عرف به چه شکلی است؟ آیا خود متکلم با آن کلام می‌خواهد این مطلب را تفهیم بکند، جزء مراد تفهیمی متکلم از آن کلام هست، کما این‌که شاید آقایانی که اطلاق ماده قائل هستند اینجور بخواهند بگویند. بگویند متکلم که ماده را مطلق گذاشته با این مطلب می‌خواهد این را تفهیم کند که نفس ماده مسبّ ملاک هست و قدرت در ملاکش دخالت ندارد. کأنّ هر دلیلی دو تا شیء را می‌خواهد بیان کند. وقتی می‌گوییم الصلاة واجبة، صلِّ، صلِّ دو تا چیز می‌خواهد بیان کند، یکی این‌که الصلاة واجبة، و الصلاة ذات ملاک. و حکم عقل مفاد اوّل دلیل را که الصلاة واجبة را تقیید می‌کند ولی الصلاة ذات ملاک را تقیید نمی‌کند. این آقایان گویا ظاهراً می‌خواهند جزء مرادات تفهیمی کلام بگیرند. هر چند مراد استعمالی نیست، ولی مراد تفهیمی کلام هست. حالا ممکن است یک نفر این را قبول بکند، ممکن است یک کسی این را قبول نکند.

ولی حاضراً حاج آقا که می‌گویند عرف به تناسبات حکم موضوع کشف ملاک می‌کند، می‌خواهند بگویند این دلیل را که به عرف واگذار کنیم یک همچین ادراکاتی دارد و این ادراکات اگر شارع مقدس، این ادراکات برایش درست نباشد باید ردع کرده باشد. چون ملاک امری هست که تأثیر دارد در احکام فقهی و عرف اگر بخواهد ملک را به دست بیاورد. مثلاً در موارد تزاحم، این ملاک هست که عرف به وسیلة آن تقدیم احد الواجبین بر آخر را نتیجه می‌گیرند. و این‌که حکم ملاک‌دار هست و اینها این یک ادراک عرفی هست و این ادراک عرفی اگر شارع مقدس بر خلاف آن نظرش باشد، باید ردع کرده باشد. از سکوت شارع امضای این ادراکات عرفی استفاده می‌شود. حالا این یک بیان مفصل‌تری هست که باید در جای خودش به آن بپردازیم که حجیت ادراکات عرفی تا چه محدوده‌ای هست؟ محدوده‌ای که هست در چقدر است و اینها بحث‌های مفصلی که من نمی‌خواهم وارد آن ریزه‌کاری بشوم. خواستم در حد اجمال به این بحث اشاره کرده باشم.

این توضیحی در مورد مبنای حاج آقا.

یک نکته‌ای عرض بکنم، مرحوم آقای داماد بر خلاف مرحوم آقای خویی که عقیده‌شان این هست که ملاک حتماً باید از امر استفاده بشود، ایشان می‌گویند که لازم نیست از امر ملاک استفاده بشود. بنابراین تقیید امر باعث نمی‌شود که کاشف از ملاک نداشته باشیم. مطلبی که قبل از ایشان کلام مرحوم آقای آخوند هم وارد شده. مرحوم آقای آخوند قائل به صحت ترتب نیستند. در دو تا واجب مزاحم که امر فعلی متوجه واجب اهم هست، نسبت به مهم هیچگونه امری ولو به نحو ترتبی و معلق بر عصیان امر آن را متوجه مهم نمی‌دانند. صحبت سر این هست که اگر شخصی عصیان کرد، اهم را انجام نداد، مهم را انجام داد، آیا باطل است؟ مرحوم آخوند می‌فرمایند نه صحیح است به ملاک تمسک می‌کنند. اینجا همین بحث هست آیا واقعاً جایی که هیچگونه امری ولو به نحو ترتبی وجود نداشته باشد ما می‌توانیم کشف ملاک بکنیم یا نمی‌توانیم کشف ملاک کنیم.

مرحوم آقای داماد اینجا نکته‌ای را دارند که در کلمات حاج آقا هم دنبال شده و مکرر ایشان اشاره می‌کردند. می‌فرمودند که نه، اصلاً لازم نیست از طریق امر باشد، از طریق‌های دیگری هم هست. مثلاً اوامری که در مورد خوب بودن یک شیء ذکر شده، الصوم جُنّة. در بحث ما که بحث وضو است الوضو نور و الوضو علی الوضو نور علی نور، امثال اینها. الصلاة قربان کل تقی. امثال اینها. این ادله برای اثبات ملاک کافی هست.

آقای سیستانی در تقریراتشان به این مطلب. بحث آقای سیستانی در یک جهت دیگری است. به آن اشاره نکنم بهتر است.

اینجا یک اشکالی ممکن است مطرح بشود، آن این است که الوضوء نور یا الصلاة قربان کل تقی، یا الصوم جنة، اینها در مقام بیان شرایط صحت صلاة و وضو و صوم نیستند. مرادشان صوم صحیح است. مرادشان صلاة صحیح هست. حالا چه ما قائل به صحیح بشویم، اگر ما قائل باشیم که الفاظ عبادات وضع صحیح شده که مطلب روشن است. اگر قائل به آن هم نباشیم به هر حال آن چیزی که این شرائط صحت را دارد، این آثار بر آن مترتب می‌شود، صلاة صحیحه هست، صوم صحیح هست، وضوی صحیح هست، و این در مقام بیان این نیست که چه چیزی صحیح است، چه چیزی صحیح نیست. این اطلاقات مورد جهت دیگری هستند، نسبت به صحت و عدم صحت صلاة اطلاق ندارند، بنابراین چجوری می‌خواهید برای اینها تمسک کنید برای این‌که نماز صحیح است تا از آنها ملاک‌دار بودن نماز را نتیجه بگیرید. پاسخ مطلب این است که اگر مراد مرحوم آقای داماد اطلاق لفظی در این ادله باشد همینجور هست. این اطلاق لفظی ندارد، اطلاق لفظی متوقف بر این هست که متکلم در مقام بیان آن جهتی که نسبت به آن جهت می‌خواهیم اطلاق را جاری کنیم باشد و متکلم در مقام بیان شرایط صحت صلاة و صوم و وضو در این مثال‌ها نیست. ولی حاج آقا در اینجور موارد مبنایشان اطلاق مقامی است. ایشان می‌گویند اگر شارع مقدس شرایطی را در صحت وضو و صحت صلاة، صحت صوم اخذ کرده باشد، این شرایط را باید بیان کند. اگر شرطی بیان نشده باشد اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که اینها صحیح باشد. بنابراین اگر ما دلیلی بر عدم صحت، یعنی شرطیت یک شیء خاصی نداشته باشیم. مثلاً در ما نحن فیه اگر دلیل نداشته باشیم که نماز در حال ضرری بودن باید با وضو باشد. یک موقعی ما آن تقریباتی که داشتیم که می‌گفتید که از ادله استفاده می‌شود که صلاة باید برای کسی که وضو و غسل برایش ضرری است باید با تیمم باشد. شرط تعیّنی صحت صلاة برای شخصی که وضو و غسل برایش ضرری است تیمم است. اگر آن بیان را نگفتیم، اطلاقات مقامی ادله اقتضاء می‌کند که در صحت صلاة برای کسی که وضو و غسل برایش ضرری است تیمم به جا آوردن شرط نباشد. وضو و غسل برایش صحیح باشد، مثلاً برای کسی که اگر به‌طور کلی شرطیت تیمم را قائل نشدیم، به طور کلی می‌گوییم وضو و غسلش صحیح است. اگر نه، برای کسی که عالم به ضرری بودن نیست شرطیت تیمم را در صحت صلاة قائل نبودیم، در خصوص این شخص ما می‌گوییم نمازش با وضو و غسل صحیح است.

اینجا بد نیست به تناسب یک نکته‌ای را اشاره بکنم که دیروز دیدم در جلسة کلاس راهنما بعضی از دوستان یک سؤالی مطرح کردند، متوجه شدم که یک ابهاماتی در این بحث‌ها وجود دارد. حاج آقا هم در عمومات، هم در اطلاقات قائل هستند که باید متکلم در مقام بیان باشد تا عموم و استیعاب حکم نسبت به جمیع افراد استفاده بشود. لذا برای تکمیل دلالت دلیل بر استیعاب اطلاق مقامی مجموعة ادله را هم در عمومات هم در اطلاقات ضمیمه می‌کنند. این سؤال مطرح می‌شد، بعضی از دوستان می‌پرسیدند که آیا در بحث تخصیص اکثر که اشکالاتی که مطرح می‌کردیم، آیا روی مبنای حاج آقا نمی‌شود این اشکالات را پاسخ داد، بگوییم که چون شارع مقدس ولو با قرینة منفصله بیان کرده است که بعضی چیزهای ضرری وجود دارد. آن دلیل اوّل ما برای دلالت بر استیعاب نیاز به ضمیمه کردن اطلاق مقامی هست. ادلة خارجیه‌ای که اقتضا می‌کند در بعضی موارد احکام ضرری جعل شده باشد، این ادله باعث می‌شود که آن دلالت دلیل بر استیعاب شکل نگیرد و مشکلی در ما نحن فیه نیست. با توضیحاتی که دوستان مطرح می‌کردند که من نمی‌خواهم وارد ریزه‌کاری‌های آن بحث بشوم. اینجا یک نکته‌ای را می‌خواهم ضمیمه بکنم که این بحث‌هایی که دوستان مطرح می‌کردند از مسیر بحث ما خارج است. ما یک عام داریم، یک مطلق داریم. مطلق اگر در مقام بیان نباشد، اصلاً هیچ دلالت بر استیعاب، شمول ندارد، لذا اگر با دلیل منفصل شرایطی برای آن مطلق ذکر بشود که آن شرائط اکثر افراد را از تحت دلیل خارج بکند، هیچ مانعی ندارد، فرض کنید می‌گویند فلان مسئله را اگر نمی‌دانی از مجتهد بپرس. در مقام بیان این است که خودت دل بخواه نباید کاری را انجام بدهی، باید مراجعه کنی به مجتهد. حالا مجتهد شرایطی دارد که من جمله از این شرایط اعلمیت هست که در یک نفر یا حداکثر یک عدة محدودی از علما آن طراز اوّل بودن وجود دارد، اکثر علما و اکثر مجتهدین از شرط جواز و تقلید بیرون هستند این منافاتی با اطلاق ندارد. ولی اگر گفتند قلّد عن کل مجتهد. اینجا قلّد عن کل مجتهدٍ ازش عموم استفاده می‌شود. ولی اگر یک سری شرایط خاصی وجود داشته باشد، استثنائات خاصی، از باب استثناء آن چیزی که در عموم حاج آقا قائل هستند، می‌گویند عموم ممکن است در مقام بیان استثناءها نباشد. در مقام بیان تبصره‌ها نباشد. نه در مقام اصل شرائط نباشد. اصلاً دلالتش بر اصل شرائط نیاز به مقدمات حکمت ندارد، نیاز در مقام بیان بودن ندارد. آن که هست، آن که گاهی اوقات ادله برای بیان اصل حکم استثناءها و تبصره‌ها را ذکر نمی‌کند. فرض کنید اگر گفتند که قلّد عن کل مجتهدٍ طراز اوّل. از هر مجتهد طراز اوّل شما می‌توانید تقلید کنید. یک سری تبصره‌هایی دارد، مثلاً مجتهد اگر علم دارم که آن فتوایش مخالف واقع هست. نمی‌توانم به فتوایش عمل کنم. این یک استثنایی از ادلة تقلید باشد، این می‌گوییم متکلم در مقام بیان این مورد خاص نادر نیست. این تبصره که در جایی که شما علم دارید به این‌که فتوای مجتهد مخالف واقع نمی‌توانید به آن عمل کنید، این در مقام بیان این نیست. ولی موارد متعارف، موارد عادی اینها از خود عموم استفاده می‌شود که مشمول حکم هستند. استثناء و تبصره‌ها موارد نادری هستند. نمی‌شود استثناء و تبصره موارد اکثر افراد عام را خارج کند. بنابراین مشکل ما در لا ضرر و لا ضرار این است که لا ضرر و لا ضرار عام است، نه مطلق. لا ضرر یعنی هیچ ضرری وجود ندارد. نکرة در سیاق نفی افادة عموم می‌کند. و این افادة عموم کردن باعث می‌شود که نیاز به در مقام بیان بودن برای افادة اصل عمومیتش نیست. بله، یک تبصرة خاصی که در یک جایی وجود داشته باشد آنها را در مقام بیان تبصره‌ها و امثال اینها نیست. ممکن است یک استثنائی داشته باشد، آن استثناء. ولی استثناءهای عموم‌ها نمی‌تواند اکثر افراد را در بر بگیرد. این بحث با مطلق فرق دارد. و این را هم عرض بکنم ما در بحث خودش هم به این پرداختیم که شما نگویید که لا ضرر اینجا افادة ضرر، اینجا مطلق است نه عام هست. این ادوات عمومی به کار نرفته. پاسخ مطلب این است که ما در جای خودش بیان کردیم که علتی که در مطلق ما نیاز به در مقام بیان بودن داریم، آن این است که جمله‌ای که به نحو مطلق به کار می‌رود، این جمله به قضیة‌ مهمله، فرض کنید اگر گفتند که العالم واجب الاکرام، این عالم مطلق است. این با این سازگار هست که همة افراد عالم واجب الاکرام باشند و با این سازگار هست که بعضی از افراد عالم واجب الاکرام باشند. اگر متکلم در مقام بیان کمیت افراد موضوع باشد، این در مقام بیان بودن به دلالت عرفیه‌ای که دارد دال بر این می‌شود که کل عالم واجب الاکرام. یعنی مقدمة در مقام بیان بودن سبب می‌شود که قضیة مهمله به قضیة مطلقه تبدیل بشود، عامه تبدیل بشود. یعنی همان مفادی که ادوات عموم وضعاً دال هست، مقدمة در مقام بیان بودن به برکت فهم عرف و دلالت عرفیه دال بر این می‌شود که کل عالم یجب اکرامه. چون ما در جای خودش می‌گفتیم نیازی به اجرای مقدمات حکمت بر این نیست که عالم ما را در حصة خاصش استعمال نکرده باشیم. چون استعمال عالم در حصة خاص مجاز است. و اصالة الحقیقة آن را نفی می‌کند. این است که یک قیدی هم در کلام مقدر باشد آن هم مخالف اصالة الحقیقه‌ای که نافی مجاز در حصر و اصالة عدم تقدیر است. و این‌که یک نوع اسناد مجازی صورت گرفته باشد، حکمی که مربوط به حصة خاصی از طبیعت باشد به خود طبیعت نسبت می‌دهیم آن هم بر خلاف اصالة الحقیقه‌ای که در اسناد جاری می‌شود. پس مقدمات حکمت برای چی است؟ مقدمات حکمت برای این هست که هیئت قضیة حملیه دال بر قضیة مهمله است. و قضیة مهمله هم با قضیة جزئیه سازگار است هم با قضیة کلیه. به برکت در مقام بیان بودن این قضیة مهمله به قضیة کلیه تبدیل می‌شود. این همة بیاناتی که در جای خودش هم به تفصیل در موردش صحبت کردیم در جایی هست که قضیة مثبت باشد. اما اگر قضیه منفی باشد. گفته باشند لیس فاسق بواجب الاکرام. اگر قرار باشد بعضی از افراد فاسق واجب الاکرام باشند ما نمی‌توانیم طبیعت را نفی کنیم. انتفاء طبیعت به این است که همة افرادش نفی بشوند. وقتی در دلیل ما گفته لا ضرر، و مفادش هم این باشد، ضرری که ناشی از حکم شرعی است وجود ندارد. یعنی هیچ حکم شرعی ضرر را متوجه مکلّف نمی‌کند. اگر در جایی حکم شرعی وجود داشته باشد که ضرر را متوجه مکلّف کند لا ضرر غلط است. لا ضرر یعنی هیچ حکم شرعی ضرر ایجاد نمی‌کند. بنابراین خود لا ضرر بدون این‌که بحث در مقام بیان بودنی که در مطلقات مطرح است، دال بر این هست که هیچ حکمی ضرری در شریعت وجود ندارد. بله، دلالتش بر تبصره‌ای وجود ندارد و امثال اینها، آن دلالتش نیاز به بیان و امثال اینها دارد که آن یک بحث دیگر است. شبیه عام است که ممکن است تبصره‌ای داشته باشد، ممکن است استثنایی داشته باشد و متکلم در مقام بیان آن استثنائش نباشد و آن مدلول استعمالی کلام این هست که هیچ حکم ضرری وجود نداشته باشد. ولی ما در جای خودش گفتیم مدلول استعمالی به تنهایی کافی نیست، باید مدلول تفهیمی کلام، ظهور تفهیمی کلام در عموم باشد. و ظهور تفهیمی کلام در جایی که متکلم در مقام بیان تبصره‌ها و استثناءها نباشد، در این نیست که هیچگونه استثنایی این حکم ندارد. هیچ تبصره‌ای این حکم ندارد. آن یک بحث دیگر است و الا آن نکتة دیگری است.

نتیجة بحث این هست که ما در بحث تخصیص اکثری که هست باید یک جوری مشکل را حل کنیم که دیگر آن بحث‌های. اگر مبنایی که مرحوم شیخ انصاری دارند نتیجة مبنای شیخ انصاری این هست که ایشان می‌گویند که اصلاً یک بر خلاف اصل عدم تقدیر که تقدیری در کلام نباید گرفته باشد، اینجا یک تقدیری وجود داشته، لا ضرر مثلاً لا ضرر فی الاحکام الغیر المهمة. یک قید این چنینی. یا لا ضرر فی الاحکام التی ترتبط بارتباط الخالق و المخلوق. یک همچین قیدی هست که ما نتیجه می‌گرفتیم اگر مشکل تخصیص اکثر را نتوانیم حل بکنیم و بخواهیم با راه‌حل مرحوم شیخ مطلب را تمام بکنیم نتیجه‌اش اجمال دلیل است. این قهری است نتیجة اجمال دلیل چون اگر بخواهیم مشکل را برطرف کنیم باید یک قید متصلی به خود این کلام بزنیم که از اوّل اصلاً دلالت عمومی کلام، دلالت کلام به عنوان یک عام شکل نگیرد. یعنی بر خلاف اصل عدم تقدیر بر خلاف اصالة. یا باید بگوییم ضرر را مجازاً از باب مجاز در اصل در یک معنای خاصی استعمال کرده یا از باب مجاز در تقدیر، مجاز در حصر اینجا یک تقدیری وجود داشته باشد. ما می‌گفتیم هر کدام از آنها باشد با توجه به این‌که نمی‌دانیم این کلام را در چه معنای مجازی به کار برده، آن قید محذوف به چه شکل هست این لازمه‌اش این می‌شود کلام ما مجمل می‌شود. ما می‌گفتیم نتیجة این‌که نتوانیم مشکل تخصیص اکثر را حل کنیم به اجمال دلیل می‌انجامد، چون این دلیل عام است نه مطلقی که در مقام بیان نباشد تا مشکلی نسبت به تخصیص اکثر نداشته باشد. و منهنا یظهر مطلقی که در مقام بیان هم باشد مثل عام است. آن هم، آن مشکل تخصیص در مورد آن هم وجود دارد و آن مشکل را باید برطرف کرد.

و صلی الله علی سید و نبینا محمد و آل محمد

پایان